نقد و بررسی حمل اخبار عدد برتقیه القاء خلاف درنظرگاه صاحب حدائق

۴۸. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۱۱/۱۶) سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - دوشنبه،۱۶ بهمن ۱۴۰۲ موضوع :

- پیش‌گفتار(چکیده)
- صاحب حدائق: تقیه برای القاء خلاف و حمل اخبارعدد برآن
- اشکال: اناسازگاری شرایط تقیه القاءخلاف با روایات عدد
- تطورحرکت فکری ازاصل اولیه تساقط به تخییر درمبنای شیخ انصاری
- برداشت ناردرست صاحب حدائق از کلام استرآبادی درتفویض احکام به ائمه (ع)

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
نقد و بررسی حمل اخبار عدد برتقیه القاء خلاف درنظرگاه صاحب حدائق

موضوعات فرعی:
صاحب حدائق: تقیه برای القاء خلاف و حمل اخبارعدد برآن
اشکال: اناسازگاری شرایط تقیه القاءخلاف با روایات عدد
تطورحرکت فکری ازاصل اولیه تساقط به تخییر درمبنای شیخ انصاری
برداشت نادرست صاحب حدائق از کلام استرآبادی درتفویض احکام به ائمه (ع)

صاحب حدائق: تقیه برای القاء خلاف و حمل اخبارعدد برآن

> أقول: و الذي أقوله في هذا المقام- و يقرب عندي و ان لم يتنبه له أحد من علمائنا الأعلام- هو انه لا ريب في اختلاف رواياتالطرفين و تقابلها في البين و دلالة كل منها على ما استدل به من ذينك القولين، و ما ذكروه من تكلف جمعها على القول المشهور تكلف سحيق سخيف بعيد ظاهر القصور، و ان الأظهر من ذينك القولين هو القول المشهور لرجحان اخباره بما ذكره المحدث المشار اليه آنفا، و يزيده اعتضادها بإجماع الفرقة الناجية سلفا و خلفا على القول بمضمونها و هو مؤذن بكون ذلك هو مذهب أهل البيت (عليهم السلام) و قول الصدوق ندر و ان سجل عليه بما ذكره.[1]

«أقول: و الذي أقوله في هذا المقام... و ان الأظهر من ذينك القولين هو القول المشهور لرجحان اخباره بما ذكره المحدث المشار اليه آنفا»؛ این اخبار متعارض هستند و اخبار رویت واقعیت دارد و اینها درست است. اظهر قول مشهور است که رویت است. خب پس میخواهید اخبار عدد را چه کار کنید؟ میفرمایند:

> و اما اخبار القول الآخر فأظهر الوجوه فيها هو الحمل على التقية لكن لا بالمعنى المشهور بين أصحابنا (رضوان الله عليهم) لصراحتها في الرد على المخالفين و ان ما دلت عليه خلاف ما هم عليه و انما التقية المرادة هنا هي ما قدمنا ذكره في المقدمة الاولى من مقدمات الكتاب من إيقاعهم الاختلاف في الأحكامالشرعية تقية و ان لم يكن ثمة قائل من العامة، و الأمر هنا كذلك، و حيث انه قد استفاض عنهم القول بكون شهر رمضان يصيبه ما يصيب الشهور و اشتهر ذلك عنهم (عليهم السلام) و ان كان ذلك مذهب العامة أيضا شددوا بإنكاره في هذه الأخبار لأجل إيقاع الاختلاف بتكذيب العامة و الحلف على انه ليس كذلك، و الاستدلال بتلك الأدلة القاطعة ليتقوى عند الشيعة السامعين لذلك ضعف النقل الأول و القول المشتهر عنهم في تلك الأخبار، فيحصل الاختلاف بين الشيعة و

> **يتأكد ذلك ليترتب ما ذكروه في تلك الأخبار المتقدمة ثمة عليه من قولهم (عليهم السلام) «لو اجتمعتم على أمر واحد لصدقكم الناس عليناو لكان أقل لبقائنا و بقائكم». و نحو ذلك من ما تقدم تحقيقه مستوفى مبرهنا في المقدمة الأولى.[2]**

«و اما اخبار القول الآخر فأظهر الوجوه فيها هو الحمل على التقية لكن لا بالمعنى المشهور بين أصحابنا (رضوان الله عليهم) لصراحتها في الرد على المخالفين»؛ اخبار عدد آنها را در میکنند، در که تقیه نمیشود، متناقض میشوند؛ خب شما چطور میخواهید تقیه را معنا کنید؟ میگویند به همان مبانیی که خود من در مقدمه اولی در ابتدای حدائق گفته ام؛ اینکه یکی از انواع تقیه خوف و مماشات نیست، بلکه غرض القاء اختلاف بین شیعه است تا شناخته نشوند.

«و ان ما دلت عليه خلاف ما هو عليه و انما التقية المرادة هنا هي ما قدمنا ذكره في المقدمة الاولى من مقدمات الكتاب من إيقاعهم الاختلاف في الأحكام الشرعية تقية»؛ بهخاطر تقیه القاء اختلاف میکنند.

«و ان لم يكن ثمة قائل من العامة، و الأمر هنا كذلك»؛ در اخبار ثلاثین و اخبار عدد، ائمه علیهمالسلام میخواستند القاء خلاف کنند. ایشان در مقدمه اولی توضیح دادهاند که علماء بزرگ در روایات ما، روایات ناجور نگذاشته اند و همه آنها را پالایش کردهاند. پس روایات عدد از حیث سند مشکلی ندارند که شما بخواهید آنها را رد کنید. بله، از حیث جهت صدور تقیه اختلاف اندازاست. آن جا هم خودشان گفتند اساساً روایات مختلف را به این باب بردند که به جای اینکه به کذاب نسبت بدهند، به خود معصومین نسبت دادند. و این اختلاف هم نه از باب صرف خوف بوده، بلکه از باب این بوده که عمداً میخواستند مختلف بگویند. این روی مبنای ایشان است که بیشتر میرسیم. خب اول در مانحن فیه پیاده کنیم و عبارت ایشان را تمام کنیم. دیروز ناتمام ماند. بعد سر اصل حرف ایشان برویم که در کل فقه به درد میخورد.

«و الأمر هنا كذلك»؛ در مانحن فیه اخبار عدد هم این چنین هستند. یعنی ائمه علیهم السلام می خواستند با این اخبار عدد اختلاف بیاندازند. به چه صورت؟

«و حيث انه قد استفاض عنهم القول بكون شهر رمضان يصيب ما يصيب الشهور من النقصان و اشتهر ذلك عنهم (عليهم السلام)»؛ همانطوری که هر ماهی میتواند بیست و نه روز باشد، ماه مبارک هم میتواند بیست و نه روز باشد. این مفصل از ائمه نقل شده است.

«و ان كان ذلك مذهب العامة أيضا»؛ مذهب عامه هم همین است. اصلاً مخالفی ندارند که شهر مبارک هم میتواند ناقص باشد و بیست و نه روز باشد.

«شدّدوا بإنكاره في هذه الأخبار»؛ یعنی اخبار عدد. چون میدانستند که از ناحیه معصوم خیلی پخش شده که ماه بیست و نه روز میشود، خواستند با اخبار عدد یک اختلافی بیاندازند.

«شدّدوا بإنكاره في هذه الأخبار»؛ به انکار آن چیزی که از ایشان مستفاض شده بود، **«لأجل إيقاع الاختلاف بتكذيب العامة و الحلف على انه ليس كذلك»؛** قسم هم خوردهاند که آن چه که از خود اهل البیت و از سنی ها است، اینطور نیست.

خب استدلالاتی که در این روایات آمده خیلی عجیب است. می گویند اگر می خواستند اختلاف بیاندازند، یک استدلال اقناعی آوردهاند که عوام شیعه قانع شوند. مخصوصا که به قول امام تعبد هم دارند. «نردّ علمه الی اهله» را هم دارند. لذا با این استدلالات این اختلافات را انداخته اند. پس

این استدلالات هم هست. این ها را از امثال صاحب حدائق می خوانیم.

«و الاستدلال بتلك الأدلة القانعية ليتقوى عند الشيعة السامعين لذلك ضعف النقل الأول و القول المشتهر عنهم في تلك الأخبار»؛ با این استدلالات اقناعی خواستند شیعه مطمئن شود روایاتی از اهل البیت که گفته ما می‌تواند بیست و نه روز شود، در ذهنشان ضعیف شود. این استدلالات قوت آن را پایین می‌آورد. اقناعی، یعنی می‌خواستند به غرض اختلاف اندازی برسند. حال که اینطور شد، **«فيحصل الاختلاف بين الشيعة».** چرا اگر اختلاف افتاد خوب است؟ **«و يتأكد ذلك ليترتب ما ذكروه في تلك الأخبار المتقدمة ثمة عليه»**؛ در روایات دیگر گفته اند که چرا اختلاف می‌اندازند.

«من قولهم (عليهم السلام) «لو اجتمعتم على أمر واحد»؛ اگر همه شما یک حرف بزنید، **«لصدقكم الناس علينا»؛** همه می‌فهمند که مذهب ما اهل البیت چیست. شما را تصدیق می‌کنند بر ما. **«و لكان أقل لبقائنا و بقائكم»**؛ آن وقت شما و ما همه در معرض خطر قرار می‌گیریم. **«و نحو ذلك من ما تقدم تحقيقه مستوفى مبرهنا في المقدمة الأولى».**

---

[1] الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة نویسنده : البحراني، الشيخ يوسف جلد : ۱۳ صفحه : ۲۷۸

[2] همان

اشکال: انسازگاری شرایط تقیه القاءخلاف با روایات عدد

من که این عبارت را خواندم گفتم ایشان می‌فرمایند: **«و الامر هاهنا کذلک».** در ذهن من طلبه که خیلی عجیب است. عرض کردم عالم دست به قلمی که یک عمر کار کرده‌اند، اما به ذهنم آمد ای جناب صاحب حدائق عزیز همین عبارت را یک بار نزد آقازاده خود بخوانید. دو-سه بار رفت‌وبرگشت کنید، ببینید صدر و ذیل آن چطور با هم جور می‌شود! شما می‌گویید فرموده‌اند که ما اختلاف می‌اندازیم؛ تقیه ی اختلاف انداز. چرا گفتند؟ برای اینکه علیه ما اهل البیت چیزی درست نشود؛ «لصدقکم الناس علینا». خب قبلش چه گفتید؟ از ائمه مشهور بود که ماه بیست و نه روز می‌شود. خب اگر مشهور باشد و همه شیعه بدانند که ماه را بیست و نه روزه می‌دانید، «لصدقکم الناس علینا»! بر علیه ما اهل البیت حرف می‌زنند! خب چه حرفی می‌زنند؟! همه شیعه می‌گویند ماه بیست و نه روز است، خب آنها هم که می‌گویند. شما که این روایت را می‌آورید مصداق مانحن فیه است و «الامر هاهنا کذلک»؟! بلکه درست برعکسش است. یعنی آن چه که از اهل البیت علیهم‌السلام مشهور شده، خوب بوده که مردم آن را علی اهل البیت تصدیق کنند! خودشان موافق بوده‌اند، اهل البیت هم فرموده‌اند. اگر به این اجتماع کنند که ماه می‌تواند بیست و نه روزه باشد، کجا اینطور است که شما شناخته می‌شوید؟! همان حرفی را می‌زنید که همه مسلمانان می‌زنند. خب وقتی یک حرفی می‌زنید که همه مسلمانان می‌زنند، شناخته می‌شوید به یک امر خاص؟! «لصدقکم علینا»؟! خب این چه تطبیقی است؟!

شاگرد: اختلاف که می‌شود ... .

استاد: بله، بدتر می‌شود. درست برعکس اینجا می‌شود. آن شش روایت را هم بعداً عرض می‌کنم. اینکه نشد شما بگویید هر کجا اختلاف می‌اندازید، برای بقاء شیعه است. اینجا برعکس است. در این فضا خود شما قبول دارید که مرام اهل البیت همان بیست و نه روز است. می‌گویید مرام اهل البیت و حکم خدا نزد اهل البیت همان بیست و نه روز است. ولی می‌خواستند اختلاف بیاندازند که مردم علیه اهل البیت یک قولی را تصدیق کنند! یعنی درست صد و هشتاد درجه مقابل فرمایش ایشان، در صغرای ما علیه کبرای ایشان موجود است.

شاگرد۲: دو احتمال می‌رسد که شاید صفر نباشد. یکی اینکه در بعضی از احیان آنها حساس می‌شدند تا بدانند قول اهل البیت چیست. برای اینکه کاملاً جریان اجتماعی را خلاف آن بکنند.ظاهرا شواهدی برآن داریم و اینها ملعنت های این جوری داشتند. بعضی ازمحامل الرشد فی خلافهم هم ظاهراً برای همین مسأله باشد. احتمال دیگر این است که در دوره‌هایی فقه، جریان اجتماعی را نمی گردانند و فضای دیگری بوده. یا حکام به سمتی متمایل بودند یا یک چیزی رواج داشته، لذا این احتمال که چنین چیزی سبب تقیه شود، هست. به نظر می‌رسد که این دو احتمال صفر نیست.

استاد: احتمال اول این شد که آن‌ها حساس می‌شدند. من می‌خواهم عرض کنم آن احتمال اول در مانحن فیه صفر است. چرا؟ به‌خاطر این‌که این مسأله که ماه بیست و نه روز می‌شود، از اول خود عامه هم این‌طور معنا می‌کردند، امر اجتماعی محل ابتلائی است که نمی‌توان گفت صرف این‌که اهل الباب هم همراه هستند و می‌گویند ماه بیست و نه روز می‌شود، آن‌ها بگویند حال چون اهل الباب هم می‌گویند ماه بیست و نه روز می‌شود، ما خلاف آن را می‌گوییم. به‌خاطر این‌که در مانحن فیه امر حسی است. امر حسی را نمی‌توان تغییر داد. یعنی اگر می‌خواستند با اهل الباب مخالفت کنند، شب بیست و نهم که می‌شد با چشم‌شان داشتند ماه را می‌دیدند، می‌گفتیم ما که می‌خواستیم با اهل الباب مخالفت کنیم، می‌گوییم ماه را ندیدیم. چشممان را ببندیم. این می‌شود؟!

شاگرد: از این بدتر هم کرده‌اند. کما این‌که اوقات صلات را تغییر داده‌اند.

استاد: اوقات صلات به نقل بند است. نه دیدن با چشم. در اوقات صلات می‌گویند دو سبع شاخص بخوان، نصف بخوان، مثل بخوان، این به سمع بستگی دارد. اما این‌که مردم شب بیست و نهم ماه را می‌بینند، بگویند اهل الباب می‌گویند وقتی دیدی ماه شروع می‌شود، اما ما بگوییم با این‌که دیدی ماه شروع نشده!

شاگرد: ای برخی اوقات ابری می شده و مشکلاتی به وجود می آمده، بگوییم برای این‌که این‌طور شده ما سی روز می‌گوییم ای به شکل دیگری عمل می‌کنیم.

شاگرد۲: در عامه ما یک قول این چنینی نداریم.

شاگرد: بحث قول نیست. بحث این است که مترصد بودند... .

استاد: ما می‌خواهیم بگوییم احتمال ترصد آن‌ها در اینجا صفر است.

شاگرد۳: فرض ایشان این است که ماه شرعی داشته باشیم.

استاد: نه، فرمایش ایشان در فروعات فقهی ای است که یک فقیه مثل ابوحنیفه دستکاری می‌کند. می‌گوید مرام اهل الباب چیست؟ ما هم خلاف آن را می‌کنیم تا این‌ها نماس و این‌ها مصدر حکم شرعی نباشند. مسلمانان سراغ اهل الباب نروند. اما یک جایی که اصلاً دست فقیه نیست، مسأله اجتماع امت اسلام بر یک امر محسوس خارجی است که دیدن ماه است. اینجا یک فقیه مجال پیدا نمی‌کند؛ آن هم در سده های بعدی، چون در زمان خود حضرت امرش مستقر شده بود. اگر او دوباره بخواهد به‌خاطر مخالفت با معصومین یک محل ابتلای مستقر بین همه امت اسلامیه نه فقط فقها، را دستکاری کند ممکن نیست. بعد قسم هم بخورد! ولو من حرفی ندارم که در ذهن شما صفر نباشد، ولی با این توضیحاتی که عرض می‌کنم در ذهن من صفر است. دومین احتمال چه بود؟

شاگرد: عرض کردم احتمال دومی که عامه بر آن بودند این بود که به‌صورت یک قول فقهی نبوده، بلکه به‌صورت یک امر اجتماعی ساری و جاری بوده ای به پشتوانه حکومتی مدتی جاری بوده. این هم احتمالش صفر نیست.

استاد: در مانحن فیه هم تطبیق بفرمایید. الآن با دیدن، ماه بیست و نه روز است ای دائماً سی روز است؟ بازتاب این در خارج -اگر فقه را کنار بگذاریم- یک راول و فره‌نگ و رسم بیرونی باشد، جدای از مدیریت جامعه توسط فقه باشد. در مانحن فیه می‌تواند چه طور باشد؟ یعنی اهل الباب به‌خاطر آن بگویند ماه سی روز است؟

شاگرد: نه به‌خاطر آن. به‌خاطر این‌که فضای حکومتی و فضای اجتماعی حاکم کرده که هر ماه مبارک سی روز باشد. حضرات به‌خاطر تقیه از این آن روایات را فرموده‌اند.

استاد: خب دراین‌صورت باید یک شاهد ولو ضعیف در تاریخ داشته باشیم.

شاگرد: من احتمال ثبوتی را عرض می‌کنم. بله در اثبات و امانحن فیه نیاز به شاهد داریم.

استاد: حرفی نیست. اما صحبت سر این است که چون بین شیعه بحث داغی بوده، آن هم در اوائل کار؛ در قرن چهارم بود که این بحث داغ شده. رسالهای اولی که مرحوم مفید نوشتند در قرن چهارم بوده. در آن زمان یک استیعابی نسبت به اقوال علماء شیعه و کارهایی که اهلسنت داشتند صورت گرفته است. چرا؟ هم قرب زمان داشتند، و هم بین دو طائفه مهم بحث داغی بوده. هر دو هم علماء مهمی بودند؛ مثل جعفر بن قولویه. بنابراین اگر این چیزی بود برای در و ایراد علیه هم نشان می‌دادند. یعنی اسمش را می‌برد.

شاگرد: عرض کردم که احتمالش در ذهنم صفر نیست. مخصوصاً که بحث را کلی مطرح می‌کنید. در اینجا ممکن است احتمالش به صفر میل کند اما در جاهای دیگر ممکن است بیاید. شاید نیاز باشد...

استاد: بله، کلی حرف ایشان را قبول داریم. مواردی هست که القاء خلاف سبب نجات شیعه است. القاء خلاف سبب این است که اهلسنت علیه اهل البیت علیهم‌السلام حرف نزنند.

شاگرد: ای آن چیزی که خلاف حکم خدا است در اجتماع مستقر نشود.

استاد: بله، القاء خلاف بکنند که آنها دارند خلاف حکم خدا را می‌گویند و حال اینکه در امانحن فیه اگر ماه بیست و نه روز باشد خلاف حکم خدا است؟! پس صاحب حدائق چطور می‌گویند حکم خدا این است؟! می‌گویند اظهر این است... .

شاگرد: در این احتمال اول، یک چیزی که خلاف حکم خدا تبیین می‌شود تا اگر آنها بخواهند لج کنند، این را لج کنند. و آن چیزی که حکم الله واقعی است در جامعه جاری شود. این یک احتمال است که برای حفظ دین خدا است.

شاگرد۲: یک احتمال که در بحث شاید خیلی بعید نباشد این است که یکی از انجاء تقیه این است که آنها با جریان فقه شیعه به نحو قوی مشکل داشتند. و الّا اگر می‌دیدند این فقه یک فقه ضعیفی است؛ یعنی گاهی وقت ها اقوالی را القاء می‌کردند تا در اذهان رواج پیدا کند... . اتفاقا طرفدار این بودند که شیعه اینها را بگوید. حضرات القاء خلافی به این صورت داشتند.

شاگرد: قول بیّن البطلان بگویند؟

شاگرد۲: بله، بگویند سخیف است و آن را رها کنند. خیلی عجیب غریب نیست درفضای تقیه.

شاگرد۳: ظاهراً اشکال شما هنوز در فضای دیدگاه مشهور به تقیه است. یعنی اصلاً فرمایش صاحب حدائق این است که اهل البیت می‌خواهند همان جا اختلافی بیاندازند تا مردم ببینند شیعه متحد نیست. و لذا یک جمعیت معتنابهی نیست تا بخواهند علیه آنها کاری کنند.

استاد: نه، من عین عبارت ایشان را خواندم. ایشان فرمودند وقتی اختلاف را انداختند آن وقت این قول امام محقق می‌شود. قول امام علیه حرف خودشان است. «لو اجتمعتم علی امر واحد»؛ که بگویید ماه ناقص است و وقتی در بیست و نهم دیدیم تمام است، همه مسلمانان همین را می‌گویند. اگر اجتماع کنید مردم شما را علیه ما اهل البیت تصدیق می‌کنند. می‌گویند اهل البیت هم قائل به این هستند که ماه بیست و نه روز می‌شود. خب بگویند.

شاگرد۳: می‌دانند این جمعیت شیعه همه متحد به یک نظر شده‌اند. پس معلوم می‌شود که اینها یک فقه منسجم دارند. ما نمی‌خواهیم منسجم باشند تا احساس خطر کنند ازجانب شما.

استاد: ببینید می‌گوییم اهلبیت می‌خواهند بین شیعه اختلاف بیاندازند. می‌گویند بعضی از شیعه می‌گویند خدا نیست و عده‌ای دیگر می‌گویند خدا هست. عجب اختلاف خوبی انداخته‌ایم! می‌گویند ببینید شیعه چقدر متشتت هستند!

شاگرد: نه به این صورت، بلکه در فقه اختلاف داشته باشند.

شاگرد۲: بحث در یک مرحله قبل است. یعنی نمی‌دانند شیعه هستید، نه اینکه می‌دانند شیعه هستید و حالا اتحاد شما را نفهمند. «لصدقکم الناس علینا» یعنی برای حفظ این است که معلوم نشود شیعه‌ها چه کسانی هستند.

استاد: وقتی یک امری اسلامی است، همه مسلمین بر آن اتفاق دارند، شما می‌گویید اختلاف بیاندازیم تا نشناسند؟!

شاگرد۲: من مودی عرض شما هستم. می‌خواهم عرض کنم آقایان که سراغ اتحاد شیعه می‌روند، اشتباه است. حضرات می‌فرمایند کاری کنید که به شیعه بودن شناخته نشوید. نه اینکه فرض کنیم مسلّم شیعه هستند و فقط می‌خواهیم اینها یک طایفه‌ای هستند که با هم اختلاف دارند.

استاد: در مانحن فیه آن چه که خود صاحب حدائق قبول دارند حکم خدا است... .

شاگرد: فرض این است که شیعه شناخته شده است. محمد بن مسلم و زراره به شیعه بودن شناخته شده بودند. حضرت می‌خواهند شیعه را طوری جلوه بدهند که نیازی نیست از خبر اینها احساس خطر کنیم. چون اینها خودشان با هم اختلاف دارند. و الاّ اصل اینکه جامعه شیعه در آن زمان بوده قابل انکار نیست. یک ارکانی داشتند، یک شخصیت‌های شناخته شده‌ای داشتند.

استاد: اینکه شما گفتید یک کلی بود. این کلی را ایشان گفته اند. فی الجمله هم که درست است. بعد می‌گویند «و الامر ماهنا کذلک».

شاگرد: خب وقتی همه بر یک نظر متفق هستند، اگر جماعت دیگری حرف دیگری بزنند، معلوم می‌شود که اینها آدم‌های پرتی هستند. لذا نیاز نیست از قبل اینها احساس خطر کنیم.

شاگرد۲: اشکال شما به این چیست؟

استاد: اشکال من این است: در مانحن فیه که می‌گویند «الامر ماهنا کذلک»... .

شاگرد۲: مشکل این تقیه چیست؟

شاگرد۲: با این اختلاف اصل شیعه در خطر می‌افتد.

استاد: اینکه بدتر می‌شود. به‌خاطر اینکه می‌گویند این هایی که سی روز می‌گویند، شیخ صدوق که می‌گوید تقیه کنید را بکشید. چرا؟ خلاف اجماع مسلمین حرف می‌زنند.

شاگرد۲: به صرف اینکه یک طایفه‌ای هستند که در بعضی از مسائل فرعی با هم اختلاف دارند و منسجم نیستند را رها کنید و کاری به آن نداشته باشید. سلاطین و خود عامه اینطور بودند؟!

شاگرد۳: سیاست‌های اجتماعی خیلی غامض است. طرحی که ایشان می‌فرمایند یک وجهش است. در روایات هم خیلی نمی‌توان مطالب را سریع درآورد.

استاد: در روایات علیه اهلسنت دارند قسم می‌خورند. تکذیب می‌کنند.

شاگرد۳: بله، این یک سیاست است. سیاست دیگر همانی است که آقایان می‌گویند. مثلاً یک شیعه دیوانه شناخته شود. حضرت پیام دادند که اگر به اینجا آمدی این کار را انجام بده. سوار چوپ شد و می‌گفت مات فلان. گفتند دیوانه شده و رها شده. یعنی سیاست این بوده ولی اینکه کدام یک از اینها بوده، معلوم نیست.

استاد: اگر حضرت می‌گفتند کاری شود که جابر دیوانه شود و خودش هم باورش شود که دیوانه است. این حرف شما بر مانحن فیه تطبیق پیدا می‌کرد. جابر که خودش می‌دانست دیوانه نیست. ادای دیوانه‌ها را در می‌آورد. عده‌ای از شیعه اگر بگویند ادای سی زور را در بیاوری... .

شاگرد: علی بن یقطین فکر می‌کرد وضویش صحیح است. ولی اختلاف انداختند.

استاد: ابدا. اصلاً فکر نمی کرد وضویش صحیح است. می‌گفت چون امام به من گفته انجام می‌دهم.

شاگرد: حالا اگر بر فرض فکر می‌کرد وضویش صحیح است. یک فردی است که به اشتباه می‌افتد ولی جانش حفظ می‌شود.

استاد: اینجا که برعکس است. در اینجا جانش بر خطر می‌افتد.

شاگرد: همیشه قائلین به اقوال نادرست در جامعه هستند. همه را که نمی کشند. شیعه اگر احساس نکند که این قول نادرستش یک قول معتد به است، وقتی این احساس را نکنند لزوماً با او برخورد نمی‌کنند.

شاگرد۲: به صرف اینکه در یک مسأله فرعی با هم اختلاف بکنند، جانشان حفظ نمی‌شود. در مسائل اصلی که بدتر شناخته می‌شوند. در مسائل اصلی مشکل دارند. در خلافت، در ولایت، در لعن و ... مشکل می‌شود. به صرف اینکه اختلاف بیاندازیم و آنها بگویند جماعت متشتتی هستند و در چهار تا مسئله فرعی با هم اختلاف دارند... .

تطور حرکت فکری از اصل اولیه تساقط به تخییر در مبانی شیخ انصاری

استاد: برای فرمایشی که ایشان در مقدمه اولی دارند، این را عرض می‌کنم. دیروز آقا فرمودند مرحوم شیخ در رسائل این را مطرح کرده‌اند. با اشاره ایشان خاطرات مفصلی یادم آمد. مباحثه ما قبل از سال نود است. در آن زمان ضبط بوده و پیاده هم شده. آن هایی را که می‌دانید اشاره عرض می‌کنم و کسانی که نمی‌دانید مراجعه کنید. من خاطرات خوبی دارم. ایشان که فرمودند دیدم مرحوم شیخ این قسمت که در رسائل دارند را شاید بالای پنجاه بار در فاصله مباحثه تعادل و تراجیح تکرار کرده‌ام. خاطره خیلی شیرینی هم که دارم این است:

ما اصول الفقه خوانده بودیم. در اصول الفقه به بحث تعادل و تراجیح رسیدیم. یک بحث سنگین و خوب و علمی است. مرحوم مظفر وقتا با اصول متأخر و مبانی که مرحوم شیخ تحکیم کرده‌اند، فرمودند اصل در متعارضین تساقط است. خب در اوائل طلبگی مطالب ریاضی وار زود او را اقناع می‌کند. کسانی که پختگی کار دارند زود قانع نمی‌شوند. اما کسی که آن پختگی را ندارد، مطالب ریاضی وار است و سریع اقناع می‌شود.

خاطره من این است: وقتی اصول الفقه خواندیم آن را مباحثه هم کردیم. قانع بودیم که اصل در متعارضین تساقط است. همینطور بودیم و تا به بحث حاج آقا در اصولشان آمدیم. حاج آقا بر خلاف مبانی شیخ و اصولیین مفصل طول دادند. سر اینکه چه کسی گفته اصل تساقط است؟! اصل اولی تخییر است. جلسات شیرینی برای ما بود. حال نه اینکه قبلش ما این را خوانده بودیم، قانع شده بودیم. ایشان می‌خواستند چیزی را که قانع شده بودیم را از دست ما بگیرند. طول هم کشید. آن جلسات درس حاج آقا خاطرات خوبی برای من است. خلاصه خیلی خوب گرفتم. من یادم هست فرمایشاتی که ایشان در جلسه درس داشتند، اساساً یک عینک جدیدی به چشم من طلبه که به درس ایشان می‌رفتم گذاشت.

لذا دیدم وقتی ما مباحثه تعادل و تراجیح را شروع کردیم، آن خاطراتی که از درس ایشان داشتم را اعمال کردم و در کفایه و رسائل مفصل این را به کار گرفتم.

مطلبی که من عرض کردم، اگر نشنیده اید به دنبالش بروید. مرحوم شیخ اول تعادل و تراجیح همین سبک ریاضی وار وارد می‌شوند. لذا مبانی اصول با این روش ریاضی مانند، بر این گذاشته می‌شود که اصل تساقط است. جالب این است که وقتی مدام جلو می‌روند...؛ شبیه آن را برای خیلی از علماء دیده‌ام. شاید سبک فکر کردن هم همین است. مرحوم آسید ابوالحسن می‌گفتند علم اول مجمل است، بعد به تفصیل می‌آید و بعد از تفصیل برمی‌گردد و دوباره مجمل می‌شود. یکی از چیزهایی که خیالم می‌رسد همین است که شروع علم به نحو ریاضی وار است. مثلاً می‌گویند مکتب قم و نجف؛ کسی که می‌خواهد در علم خیز بگیرد، از مکتب نجف خوشش می‌آید و پیش می‌رود و به کمال او کمک می‌کند. اما بعد از اینکه پخته شد، بر می‌گردد به تکمیل کار مکتب نجف، با

مکتب قم و تشابک شواهد و تراکم ظنون.

همین کار در تعادل و تراجح مرحوم شیخ شده است. البته ما محضر شیخ اعظم خیلی کوچک تر از این هستیم. ولی مباحثه هست و خود مرحوم شیخ اجازه دادهاند. مرحوم شیخ اول ریاضی وارد شدند و از یک جایی در اواخر تعادل و تراجح تشابک شواهدی میشوند. چیزی که فطرت و شالوده کل اصولیین و فقها و بشر به آن بر میگردد. چهار صفحه را یادداشت کنید. دو تا مقابل هم هست. من اشاره مختصر میکنم. در جلد چهارم رسائل اول صفحه بیستویک است، بعد به صفحه صد و سی بروید. این دو مکمل هم هستند. شیخ در صفحه بیستویک چه گفتند؟ خیلی مطالب را پایه ریزی کردند، بعد هم به صفحه صد و سی بروید. دیگری صفحه سی و هشت است و بعد صفحه صد و شانزده است.

به مقصودم اشاره میکنم. در صفحه بیستویک عبارت ایشان اینچنین است؛ میخواهند حرفی که در غوالی الآلی بود که «الجمع مهما امکن اولی من الطرح» را رد کنند. مرحوم شیخ این را آوردهاند. میفرمایند برای وجوب وجوهی را آوردهاند و بعد شروع به جواب دادن میکنند. آن چه که در اینجا میگویند، این است:

> **إذ كما يجب مراعاة السند في الرواية والتعبد بصدورها إذا اجتمعت شرائط الحجية، كذلك يجب التعبد بإرادة المتكلم ظاهر الكلام المفروض وجوب التعبد بصدوره إذا لم يكن هناك قرينة صارفة، والريب أن التعبد بصدور أحدهما - المعين إذا كان هناك مرجح، والمخير إذا لم يكن - ثابت على تقدير الجمع وعدمه، فالتعبد بظاهره واجب، كما أن التعبد بصدور الآخر أيضا واجب.[1]**

«إذ كما يجب مراعاة السند في الرواية والتعبد بصدورها إذا اجتمعت شرائط الحجية، كذلك يجب التعبد بإرادة المتكلم ظاهر الكلام المفروض وجوب التعبد بصدوره إذا لم يكن هناك قرينة صارفة»؛ ببینید دقیق و ریاضی وار میفرمایند که ظهور هم واجب التعبد است.

حال که اینطور شد: **«والريب أن التعبد بصدور أحدهما - المعين إذا كان هناك مرجح، والمخير إذا لم يكن - ثابت على تقدير الجمع وعدمه، فالتعبد بظاهره واجب، كما أن التعبد بصدور الآخر أيضا واجب»**. اینجا فرمودند باید ظاهر را بگیری. چارهای نیست.

در صفحه سی و هشت میفرمایند: متعارضین که متزاحمین نیست. چرا؟

> **فالمتعارضان لا يصيران من قبيل الواجبين المتزاحمين، للعلم بعدم إرادة الشارع سلوك الطريقين معا، لأن أحدهما مخالف للواقع قطعا، فلا يكونان طريقين إلى الواقع ولو فرض - محالا - إمكان العمل بهما، كما يعلم إرادته لكل من المتزاحمين في نفسه على تقدير إمكان الجمع.[2]**

«فالمتعارضان لا يصيران من قبيل الواجبين المتزاحمين، للعلم بعدم إرادة الشارع سلوك الطريقين معا، لأن أحدهما مخالف للواقع قطعاً، فلا يكونان طريقين

إلى الواقع». این دو را در اول کار دارند. شما ببینید چقدر در فقه با آن برخورد می‌کنید. و چه آثاری دارد.

در صفحه صد و سی همین بحث ما را اشاره می‌فرمایند. بعد از اینکه می‌فرمایند «بقی فی هذا المقام امور»، اول مرام خودشان را توضیح می‌دهند. در «الثانی» حرف صاحب حدائق را می‌گویند. بعد می‌گویند صاحب حدائق –ایشان محدث است- قائل هستند روایاتی که در دست ما است، پالایش شده است و اینها برای معصومین است. در اینها دغدغه نداریم. شیخ این را می‌گویند. بعد ذیل صفحه صد و بیست و نه، «هذا الکلام ضعیف» را دارند.

حال خوب به عبارت شیخ دقت کنید. دیدم صاحب حدائق در مقدمه عبارتی از شهید اول می‌آورند، خیلی قشنگ است. کلمات فقها در برخی از جاها یادداشت کردنی است. این را از باب اینکه لطیف است می‌گویم. صاحب حدائق می‌گویند:

> **و لعمري انه كلام نفيس يستحق ان يكتب بالنور على وجنات الحور، و يجب ان يسطر و لو بالخناجر على الحناجر. فانظر الى تصريحه بل جزمه بصحة تلك الرواياتِ التي تضمنتها هذه الكتب التي بأيدينا، و تخلصه من الاختلاف الواقع بين الاخبار بوجوه تنفي احتمال تطرق دخول الأحاديث الكاذبة في أخبارنا.[3]**

«و لعمري انه كلام نفيس»؛ کلام شهید اول این است که این روایات همه به دست علماء پالایش شده، اینها چیزهایی نیست که دروغ باشد. طبق مبنای خودشان است. از ذکری می‌آورند و می‌گویند: **«كلام نفيس و يستحق ان يكتب بالنور على وجنات الحور، و يجب ان يسطر و لو بالخناجر على الحناجر».** این کلام شهید اول است. **«بالخناجر على الحناجر»؛** دیگر حساب کار خودتان را بکنید!

مرحوم شیخ می‌گویند:

> **فالذي يقتضيه النظر - على تقدير القطع بصدور جميع الأخبار التي بأيدينا، على ما توهمه بعض الأخباريين، أو الظن بصدور جميعها إلا قليلا في غاية القلة، كما يقتضيه الإنصاف ممن اطلع على كيفية تنقيح الأخبار وضبطها في الكتب - وهو أن يقال: إن عمدة الاختلاف إنما هي كثرة إرادة خلاف الظواهر في الأخبار إما بقرائن متصلة اختفت علينا من جهة تقطيع الأخبار أو نقلها بالمعنى، أو منفصلة مختفية من جهة كونها حالية معلومة للمخاطبين أو مقالية اختفت بالانطماس، وإما بغير القرينة لمصلحة يراها الإمام (عليه السلام) من تقية - على ما اخترناه، من أن التقية على وجه التورية - أو غير التقية من المصالح الاخر.[4]**

«فالذي يقتضيه النظر - على تقدير القطع بصدور جميع الأخبار التي بأيدينا، على ما توهمه بعض الأخباريين»؛ این را که می‌گویند توهم است! یعنی چه که می‌گویند قطع بصدور جمیع الاخبار بایدینا.

بعد همانی که گفتم در آخر کار می‌گویند را می‌فرمایند:

«أو الظن بصدور جميعها إلا قليلا في غاية القلة، كما يقتضيه الإنصاف ممن اطلع على كيفية تنقيح الأخبار وضبطها في الكتب»؛ پس نوعش به این صورت است. حال می‌خواهند جواب بدهند. به این عبارت شیخ خوب دل بدهید. این عبارت ایشان از مصادیق همانی است که صاحب حدائق گفته اند «یکتب علی وجنات الحور».

«وه أن يقال: إن عمدة الاختلاف»؛ با اینکه معظم اخبار صادر شده، اما اختلاف در آنها، **«إنما هي كثرة إرادة خلاف الظواهر في الأخبار»**؛ آن جا اساس تساقط را بر این قرار دادند که در ظاهر تعارض دارند و خلاص؛ شما حق ندارید از ظاهر عدول کنید. شارع اجازه نمی‌دهد و حرام است. بعد خودشان می‌گویند اختلاف از چیست؟ **«كثرة ارادة خلاف الظواهر في الاخبار إما بقرائن متصلة اختفت علينا من جهة تقطيع الأخبار أو نقلها بالمعنى، أو منفصلة مختفية من جهة كونها حالية معلومة للمخاطبين أو مقالية اختفت بالانطماس، وإما بغير القرينة لمصلحة يراها الإمام (عليه السلام) من تقية - على ما اخترناه، من أن التقية على وجه التورية - أو غير التقية من المصالح الاخر».** بعد از شیخ در استبصار تجلیل می‌کنند. می‌گویند بنابرایی کار شیخ در استبصار خیلی کار خوبی است. خب شما که گفتید «الجمع مهما امکن اولی من الطرح» اصلاً جایی ندارد! بعد جالبش این است که آن را تکمیل می‌کنند. می‌گویند شیخ که در استبصار خوب رفتار کرده، اما در خود روایات معصومین علیهم‌السلام گاهی برای روایت محاملی را می‌گویند که از جمع های شیخ خیلی دورتر است. خب این برای کثرت خلاف ظواهر بود.

شاگرد: ایشان جمع های غیر عرفی را هم حجت می‌دانند؟

استاد: اول گفتند نه، جمع باید عرفی باشد. فلذا واقعش این است که «الجمع مهما امکن» یعنی واجب است. ما به این صورت می‌گوییم. درحالی‌که «اولی من الطرح» یک قاعده روشن ارتکازی پر فایده است که با این مبانی به اینجا آمده؛ «الجمع مهما امکان یجب». وقتی هم تبرعی شد حرام است. پس جمع داری بین حرمت و وجوب است. اگر ممکن باشد، یجب. اگر تبرعی شد، یحرم. اینطور فرمودند.

شاگرد: اولش اینطور فرمودند ولی در ادامه عدول را برداشت می‌کنید؟

استاد: عدول نیست. شاهدی از فرمایش خود ایشان از ارتکازات و پختگی بحر شیخ اعظم است، علیه مبانایی که تأسیس کرده‌اند. یعنی ببینید خود شما این را می‌گویید! چرا همین را اول نگفتید؟! ما مباحثه کردیم و یک سال طول کشید. گفتم شما که این را می‌گویید، ما این‌ها را در ابتدای رسائل می‌آوریم. وقتی می‌دانیم این همه اختلافات به‌خاطر اراده کثرت ظهور است، بعد می‌گوییم حرام است... . در صفحه صد و شانزده می‌فرمایند:

> **فإن الخبرين المتعارضين لا يعلم غالبا كذب أحدهما، وإنما التجأنا إلى طرح أحدهما، بناء على تنافي ظاهريهما وعدم إمكان الجمع بينهما لعدم الشاهد، فيصيران في حكم ما لو وجب طرح أحدهما لكونه كاذبا فيؤخذ بما هو أقرب إلى الصدق من الآخر.[5]**

«فإن الخبرين المتعارضين لا يعلم غالبا كذب أحدهما»؛ عجب! وقتی شما می‌خواهید تأسیس اصل کنید می‌گویید **«للقطع بكذب احدهما».** چرا؟ چون تعارض تکاذب الدلیلین است. مفصل از این صحبت کردیم. اگر خواستید مراجعه کنید. برای قبل از سال دون است. این درست

است. اینکه در صفحه صد و شانزده می‌گویند درست است و با واقع مطابق است. اما قبلش یک بیان ریاضی وار است تا تأسیس اصل شود. تأسیس اصلی که اگر قوائد نداشت، بله. اما وقتی امثال حاج آقا آمدند ودر درس عینک را عوض کردند، ما سالها گذشت و فهمیدیم چقدر این نگاه ها مهم است. شما از اول بگویید تساقط و تمام! با اینکه بگویید صبر کن، بناء شارع بر این کثرت اختلافهای خلاف ظاهر است. بناء شما بر این است که «لایعلم غالباً کذب احدهما». وقتی اینطور شد خیلی تفاوت می‌کند.

---

[1] فرائد الأصول نویسنده : الشيخ مرتضى الأنصاري جلد : ۴ صفحه : ۲۱

[2] همان ۳۸

[3] الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة نویسنده : البحراني، الشيخ يوسف جلد : ۱ صفحه : ۱۸

[4] : فرائد الأصول نویسنده : الشيخ مرتضى الأنصاري جلد : ۴ صفحه : ۱۳۰

[5] همان ۱۱۶

برداشت نادرست صاحب حدائق از کلام استرآبادی درتفویض احکام به ائمه (ع)

شاگرد: اگر طبق این مبنا پیش برویم چه می‌شود؟

استاد: طبق این مبنا می‌خواهم حرف صاحب حدائق را بگویم. ایشان در جلد اول در متن فرمودند:

> **و لعلك بمعونة ذلك تعلم ان الترجيح بين الاخبار بالتقية- بعد العرض على الكتاب العزيز- أقوى المرجحات. فان جل الاختلاف الواقع في أخبارنا بل كله عند التأمل و التحقيق إنما نشأ من التقية[1]**

«و لعلك بمعونة ذلك تعلم ان الترجيح بين الاخبار بالتقية- بعد العرض على الكتاب العزيز- أقوى المرجحات»؛ می‌فرمایند حمل بر تقیه اقوی المرجحات است. «فان جل الاختلاف الواقع في أخبارنا بل كله عند التأمل و التحقيق إنما نشأ من التقية». در پاورقی می‌فرمایند به خیالم این بود که تنها من هستم که این را می‌گویم. تعجب هم می‌کردم که چرا تنها من اینطور گفته ام.

> **و انى سابقا كان يكثر تعجبي من عدم اهتداء أحد سيما من المحدثين الى ما ذكرنا، حتى وفق الله سبحانه للوقوف على هذا الكلام، و ما ذكره (قدس سره) من خروج بعض الاختلافات عنهم (ع) من باب التفويض يدل عليه من الاخبار المذكورة هنا خبر موسى بن أشيم منه[2]**

«و انى سابقا كان يكثر تعجبي من عدم اهتداء أحد سيما من المحدثين»؛مخصوصاً از محدثینی که با من هم فکر بودند. چرا آنها این را نفهمیدند؟! **«حتى وفق الله سبحانه للوقوف على هذا الكلام»؛** دیدم که استرآبادی این را گفته است. بعد جمله‌ای را گفته اند که مهم است.

«و ما ذكره (قدس سره) من خروج بعض الاختلافات عنهم (ع) من باب التفويض يدل عليه من الاخبار المذكورة هنا خبر موسى بن أشيم منه»؛ خبر ششم است. خب خیلی عالی

شد. شما می‌گویید دلیل اختلاف اخبار چیست؟ برای این است که اختلاف بیاندازند. چون اخباری که آمده قرار شد سندهایش تصفیه شده باشد. لذا به معصومین بر می‌گردد چون می‌خواستند اختلاف بیاندازند. شما خودتان می‌گویید یک روایتی که ما آوردیم و استرآبادی هم آورده است او دو جورش کرد، درحالی‌که شما یک جور کردید. شما از کلامی شاهد می‌آوری که او دارد دو جور را می‌گوید، و بعد می‌گویی شاهد حرف من است. شما گفتی می‌خواهند اختلاف بیاندازند، اما استرآبادی گفت دو جور است. گاهی می‌خواستند اختلاف بیاندازند و گاهی از باب تفویض است.

شاگرد: ایشان این را ریشه همان گرفت. گفت امام باید در اختلاف انداختن اجازه داشته باشد. یعنی تفویض را به این صورت معنا کرده‌اند. درست است که دو شق گفته‌اند اما چون به امام تفویض شده امام اختیار دارد. صاحب حدائق می‌گوید ائمه که این اختلاف را ایجاد می‌کنند صرفا به‌خاطر تقیه است. شما می‌فرمایید وجوه نفس الامری متعددی دارد. امام سبعین مخرج دارد. وقتی می‌توانند این اختلاف را با نکات ثبوتی نفس الامری بیاندازد، چرا اعتباطا بیاندازد؟! و الا تفویض همان است.

استاد: نه، خیلی تفاوت است. وقتی حضرت می‌خواهند یک مطلب ثبوتی را بگویند چه کار دارند به اختلاف انداختن بین مسلمین؟! مسلمین همه می‌گویند اگر در بیست و نهم ماه را دیدی تمام.

شاگرد: ما در خصوص این روایت نیستیم، در مقدمه اولی هستیم.

استاد: خود تفویض دلالت دارد. حدیث تفویض سر سوزنی دلالت بر اختلاف افکنی ندارد. من چطور می‌گویم دلالت بر اختلاف افکنی دارد و همراه اختلاف افکنی می‌خواهم وجوهی را هم بگویم؟!

شاگرد: مقدمه کلامی است. امام چطور می‌تواند اختلاف بیاندازد؟ می‌گویند چون تفویض شده امام می‌تواند این کار را انجام بدهد. برخی «اذن فتخیر» را همین تفویض امام گفته‌اند.

استاد: ببینید خیلی تفاوت است بین اینکه غرض اختلاف انداختن باشد، با اینکه اصالةً نه اختلافی بیافتد و نه غرض این است که اختلاف بیاندازند. در روایت حضرت به چه آیه‌ای استشهاد کردند؟ «هذا عطائنا فامنن او امسک»، این یعنی اختلاف بیاندازی؟! اصالةً لسان این آیه به این است که تو می‌توانی اختلاف بیاندازی؟! اصالةً اینطور نیست. عطاء خدایی است. «فامنن او امسک». می‌خواهی منت بگذار و نشر علم کن، می‌خواهی امساک کن. این را می‌گوید.

شاگرد: جمع شما با «ابقی لکم» چیست؟

استاد: آن پنج روایت یک بیان است. لذا استرآبادی نسبت به ایشان ادق صحبت کرده. ایشان گفتند همه آنها تقیه القاء خلاف است. بعد از استرآبادی آوردند. عبارت ایشان این بود:

> **و اما الروايات المختلفة المتضمنة للنزح ففي سبب اختلافها احتمالات، و ذلك لتضمن كثير من الروايات انه من أنواع التقية صدور أجوبة مختلفة عنهم (عليهم السلام) في مسألة واحدة لئلا يثبت عليهم قول واحد، و لنص كثير منها ان خصوصيات كثير من الأحكام مفوضة إليهم (عليهم السلام) كما كانت مفوضة إليه (ص)، ليعلم المسلم لأمرهم من غيره، الى آخر كلامه خصه الله بمزيد إكرامه.[3]**

«ذلک لتضمن کثیر من الروایات انه من انواع التقیه....و لنص کثیر منها ان خصوصیات کثیر من الأحکام مفوضة إلیهم»؛ چقدر عالی می‌فرمایند؟! بیان استرآبادی از بیان مرحوم شیخ بهتر است.

شاگرد: گمان من این است که کلام استرآبادی ذو وجهین است. یک وجهش را شما گرفته‌اید و یک وجهش را صاحب حدائق گرفته است.

استاد: در اینکه در موارد غرض القاء اختلاف باشد، مشکلی ندارم. خب صحبت سر این است که برای همه جا کبری درست کنیم. این عرض من است. می‌گویم موارد خیلی روشن است. هر کسی به تناسب حکم و موضوع نگاه می‌کند می‌گوید اینجا جایش بوده که اختلاف اندخته‌اند «لئلا یعرفوا».

شاگرد: در اوقات صلات همه همینطور است. وقتی امام می‌خواهد اختلاف بیاندازد، دو جور می‌تواند اختلاف بیاندازد. یک اختلاف بدون پشتوانه نفس الامری و یک اختلاف با پشتوانه نفس الامری. مثلاً در اوقات صلات به یک شخص می‌گویند عصر را بلافاصله بخوان. به دیگری نافله را در نظر می‌گیری و می‌گوید بگذار به قدمین برسد.

استاد: عینی عام و خاص من وجه درست کردید. خوب است.

شاگرد: من نمی‌خواهم بگویم فرمایش صاحب حدائق همه جا درست است.

استاد: ایشان گفت «کله».

شاگرد: مقصودم این است که نمی‌خواهم بگویم همه جا به این شدت درروایات هست. ولی حضرت عالی تصورا فرمودید فرمایش ایشان معلوم نیست، چیست.

استاد: خود ایشان می‌گویند ابن اشیم مازکره را تأیید می‌کند، که مازکره دو تا بود. روایت چه بود؟ از یک آیه سؤال کردند. یک آیه را سه جور معنا کردند. این اختلاف افکنی می‌شود؟!

شاگرد: من این را نمی‌گویم بلکه برداشت ایشان از کلام استرآبادی را می‌گویم. ایشان می‌گویند «من باب التفویض» روایت ابن اشیم است. می‌گوید این را معنا کنید.

استاد: این چیزی که در اینجا گفته اند را من هم قبول دارم. من می‌گویم شما قبل از دیدن کلام استرآبادی روایت ابن اشیم را شاهد حرف خودتان آوردید. وقتی من عبارت ایشان را خواندم و به سطر آخر تعلیقه رسیدم، از تذکر خود ایشان این تهافتی که در کلام ایشان می‌آید را فهمیدم. یک تذکری می‌دهند که ذهن ناظر متوجه می‌شود. می‌گویند «ما ذکره»؛ یعنی آن چه که من نگفتم یک وجهش تفویض است. در قبال چه؟ در قبال اختلاف افکنی. می‌گویند این چیزی که او در قبال آن گفت، همانی است که روایت ششم می‌گوید. در ذهن من هم همان جا فوری آمد. پس حرف ایشان با شما دو تا شد. یعنی خود تذکر ایشان به اینکه این حرف استرآبادی موافق روایت ششم است... . شما روایت ششم را با آنها یکی گرفتید، اما استرآبادی با روایت ششم دو بخش کرد. من از تذکر خود ایشان به این نتیجه رسیدم.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة نویسنده : البحراني، الشيخ يوسف جلد : ۱ صفحه : ۸

[2] همان

[3] همان